

مارکسیسم و مارکسیست بازی

م. فروزان

"دو نامه" را در ارتباط با چپ روی منتشر کردید. آن را "تکان دهنده" خواندید در حالی که این نگرش در میان قشر متوسط و به خصوص دانشجویان در سطحی وسیع وجود دارد، 16 آذری که گذشت و عکس العمل دانشجویان در مقابل خاتمی این را نشان داد. اما نگرش دیگری هم هست، هر چند در اقلیت.

"اصلاح ناپذیری حاکمیت آینه ی کاملی است از شکست گام به گام جنبش"، اینست آنچه در ذهن برخی روشنفکران به شکل "حاکمیت اصلاح ناپذیر" و در ذهن توده ها به صورت تحریم بازتاب یافته است.

اما نگرش دیگری هم می گوید: ناکامی در بدست آوردن رهبری سیاسی جنبش را نباید به حساب اصلاح ناپذیری نظام گذاشت. کدام نظام سیاسی به دلخواه تن به اصلاحات بنیادین داده است، مگر اینکه به آن تحمیل شده باشد؟ آنهم با حرکت آگاهانه توده ها. در غیر اینصورت ارتجاع همیشه راهی برای مواجهه با بحران هایش و سرکوب نیروهای تحول خواه داشته و آن را می یابد. عدم موفقیت او تنها به آگاهی جنبش وابسته است.

جنبش دو خرداد شکست خورد (نه به معنای مطلق کلمه) چرا که نظریه ی اجتماعی برای تعمیق آن مطرح نشد.

مارکس می گوید "نظریه اجتماعی به نیروی مادی بدل می شود"، اما آن نظریه اجتماعی چنین قدرتی پیدا می کند که از دل ضرورت های شرایط اجتماعی موجود بیرون کشیده شود. اینست آن نکته ی کلیدی که رهبری جنبش اصلاح طلبی از آن غافل ماند و تاوان آن را در انتخابات نهم رئیس جمهوری پرداخت. بی اعتمادی مردم، حاصل چنین غفلتی بود!

اما هنوز همه چیز تمام نشده. این سخن نغز لنین است: "در مبارزه ی سیاسی هیچ لحظه ای خالی از فعالیت انقلابی وجود ندارد." در چنین صورتی معنای تحریم چیست و چه بود؟ جز انفعال و سر تسلیم فرود آوردن!؟

در دشوارترین شرایط، درک دیالکتیک لحظه ی تاریخی مشخص، در پیوند با کل فرایند اجتماعی به داد ما می رسد و راهنمای عمل آینده از دل آن بدست می آید. بدون درک سیالیت لحظات تاریخی- اجتماعی هر جنبش مترقی در دام حوادث و ترفندهای نیروی ارتجاعی حاکم دست و پا خواهد زد، بی هیچ تحولی. هم از اینجاست که در شرایط دشوار و بحرانی مبارزه اجتماعی؛ اغلب "بیماری کودکانه چپ روی" اپیدمی اپوزیسیون می شود، و امروز ما با خطر چنین اپیدمی روبرو هستیم.

خاتمی با طرح خواست های مردم 20 میلیون رای بدست آورد ولی این کافی نبود. باید گام به گام و آگاهانه به قول لوکاج "آزادی فردا را از زمین ضرورت های حال بیرون کشید." در اینصورت جنبش به رهبری خود اعتماد می کند. اینجاست که نظریه به عمل پیوند می خورد و عمل، خود تکامل دهنده ی نظریه می گردد، و این ممکن نیست مگر در شرایط هر چه بیشتر دمکراتیک. تمام تلاش در راه آزادی مردم نیز برای همین است. برای حفظ اندک روزنه ای که

بتوان یک گام بیشتر و بیشتر گذارد. درک پشتیبانی از دکتر معین، در جریان انتخابات ریاست جمهوری در همین اصل نهفته بود، و گرنه، نه معین "خاتمی" بود و نه خاتمی "ناجی". آنها - و به طور کلی شخصیت ها- در صدر جنبش های اجتماعی، خود بازتاب برخی خواست های درون اجتماعی اند. این همان نکته مهمی است که کاریکاتورهای دون کیشوت سرخ پوش هنوز هم پس از آن همه تجربه ای که جنبش جهانی و جنبش چپ و کمونیستی در داخل کشور خودمان پشت سر گذاشته قادر به درک آن نیست. نگاه کنید به مارکسیست بازی خنده آور حزب کمونیست کارگری در سریال های نوبتی "حکمتیست ها"، "شهین و مهینست ها"، "اصغریست ها" و... که حتی برای ما که در اردوگاه چپ هستیم مشمنز کننده و بیگانه است، چه رسد به توده مردم ایران. آنهم مردم امروز ایران، که روشنفکرانش باید فکری به حال درد کم درمان رسوخ خرافات و امام زاده بازی در میان همین توده مردم و مقابله با قمه زنی و چاقوکشی در خیابان ها بکنند.

مارکسیسم مشتی اصول مقدس نیست و تکرار طوطی وار آن ها، بی آنکه مخاطبان وطنی آن و شرایط بیان و ترویج آن شناخته شده باشد، جز مشتی شعارهای پوچ نیست و طرفدارانش همان اسامی می شود که در بالا آمد.

مارکسیسم "رهنمای عمل" اجتماعی است و گشودن درهای بسته به روی توده های مردمی که خود باید تحول را بخواهند و آگاهانه برای آن به میدان بیایند. درک دیالکتیک اجتماع یعنی همین. نام این را می توانید "نگاه توده ای ها" به مارکسیسم و تحولات اجتماعی بگذارید.